

آنتونی وین
ترجمۀ عبدالرضا هوشنک مهدوی



متن کامل

ایران در بازی بزرگ

سرپرسی سایکس؛
کاشف، کنسول، سریاز و جاسوس



ایران در بازی بزرگ





ایران در بازی بزرگ

سرپرسی سایکس: کاشف، کنسول، سریاز، جاسوس

آنتونی وین

مترجم:
عبدالرضا هوشنگ مهدوی

ترجمه بخش‌های جامانده از متن اصلی:
شادی رفیع‌نژاد - سیاوش صدرعضدی



آبی پارس
پل فیروزه

«تاریخ روابط خارجی ایران» ۲

دبیر: محمد جمالی



سرشناسه:	وین، آنتونی Wyan, Antony	موضوع:	سایکس، پرسی مولزورث، ۱۸۶۷ - ۱۹۴۵ م.
عنوان و نام پدیدآور:	ایران در بازی بزرگ: سر پرسی سایکس کاشف، کنسول، مسریاز، جاسوس / آنتونی وین؛ ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی	موضوع:	جاسوسان -- انگلستان -- سرگذشتنامه Spies -- Great Britain -- Biography
مشخصات نشر:	تهران: انتشارات پل فیروزه، ۱۳۹۸.	موضوع:	جاسوسی انگلستان -- ایران -- تاریخ -- قرن ۲۰ م.
مشخصات ظاهری:	۴۲۷ ص: ۱۴×۲۱ س.م	موضوع:	Espionage, British -- Iran -- History -- 20th century
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۸۵-۳-۲	موضوع:	ماجرا و ماجراجویان -- سرگذشتنامه Adventure and adventurers -- Biography
وضعیت فهرست نویسی:	فینا	موضوع:	مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، ۱۳۰۹ - مترجم UB۲۷۱
پادداشت: عنوان اصلی:	Persia in the great game: Sir Percy Sykes, explorer, consul, soldier, spy, 2003.	شناسه افزوده:	۳۲۷/۱۲۴۱۰۵۵۰۹۲
پادداشت: چاپ قبلی:	پیکان، ۱۳۸۲.	رده بندی دیویی:	۵۸۷۰۹۴۴
عنوان دیگر:	سر پرسی سایکس کاشف، کنسول، مسریاز، جاسوس.	شماره کتابشناسی ملی:	

ایران در بازی بزرگ؛

آنتونی وین

مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی

ترجمه بخش های جامانده از متن اصلی:
شادی رفیع نژاد - سیاوش صدراعضدی

موسسه آبی پارسی؛ انتشارات پل فیروزه

چاپ یکم: ۱۳۹۹

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۸۵-۳-۲

آماده سازی فنی: موسسه آبی پارسی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

طرح جلد: آتلیه آبی پارسی

تصویر روی جلد: میر پرسی سایکس به همراه عبدالحسین میرزا فرمانفرما

نشانی: تهران-خیابان پاسداران-خیابان اخوان (بوستان دوم)-پلاک ۲۷-زندگ ۱/کد پستی: ۱۶۶۴۶۶۵۱۱۱/تلفن: ۰۲۱۲۷۹۶۱۴۸/وبسایت: pbinsitute.ir

بازنشر این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، نیاز به دریافت اجازه رسمی و مکتوب از ناشر دارد.

فهرست

۷	یادداشت دبیر مجموعه
۹	مقدمه
۱۳	پیشگفتار
۱۷	ورود به بازی بزرگ
۲۳	سفر به سمرقند با لباس مبدل
۳۱	دیدار با شاهزاده
۴۳	سگ‌های کوچک ایرلندی در بلوچستان
۶۱	سفر به کرمان، یک‌وری بر پشت اسب
۸۱	مرزهای بلوچستان
۹۱	هیجانات و متعصبان
۹۹	قتل در ساحل
۱۱۵	مسابقه به سوی سیستان
۱۳۳	جنگ بوئرها، ازدواج و بازگشت
۱۴۵	بازگشت به کرمان
۱۶۵	مشهد: ملایان، جاسوسان، زائران
۱۹۷	مشروطیت و تقسیم ایران
۲۳۱	رویارویی با داییزا
۲۶۳	نجات ایران، دست تنها
۳۰۱	کاشغر و پامیر
۳۱۵	تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب)
۳۴۵	زیر حمله
۳۶۹	پیروزی یا ناکامی؟
۳۹۵	پایان بازی؟
۴۱۱	پی‌نوشت
۴۱۳	گاهشمار وقایع
۴۱۷	نمایه

به یاد کل حیدر و با سپاسگزاری از همه
ایرانیانی که مهمان‌نوازی سخاوتمندانه خود
را طی سال‌های متمادی به نویسنده این
کتاب عرضه کردند.

آنتونی وین

یادداشت دبیر مجموعه

بازی بزرگ؛ عصر رقابت دو ابرقدرت سده نوزدهم (بریتانیا و روسیه) در صحنه مشرق زمین است، عصری که بریتانیا برای حفاظت از منافع خود در شبه قاره و همچنین در مسیر جلوگیری از دستیابی روسیه به خلیج فارس و اقیانوس هند، به افزایش نفوذ خود در ایران به مثابه کشوری حائل پرداخت. قلمرو جغرافیای بازی بزرگ از جانب روسیه تا ورارودان (خانات خوقند) و از جانب بریتانیا تا آسیای مرکزی (پامیر) گسترش پیدا کرد. از ۱۸۳۰ تا ۱۸۹۵ تحولات بسیاری در مناطق مذکور رخ داد که بر منافع و سیاست های آتی این دو ابرقدرت تأثیرگذار بود و بازی های بزرگ در ادوار و اعصار بعدی نیز در این قلمرو با بازیگران گوناگون شکل گرفت؛ همچنان که در دهه ۹۰ قرن بیستم میلادی اصطلاح «بازی بزرگ جدید» باب شد.

مأموریت سیاسی و نظامی سایکس در ایران در قالب بازی بزرگ از سال ۱۸۹۳ آغاز شد و به مدت بیست و پنج سال استمرار یافت. هرچند وظیفه اولیه سایکس رصد و بررسی تحرکات روسیه در آسیای مرکزی و ایران و ارائه طرح هایی جهت ممانعت از توسعه و نفوذ روز افزون روسیه در این نواحی بود، اما اقامت طولانی مدت او در ایران و تسلطش بر زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای این مرز و بوم و زندگانی در میان ایلات و عشایر او را به مکاشفه در بیابان های ایران سوق داد، به نحوی که به محض یافتن گونه های کمیاب زیستی یا اشیاء تاریخی، آن را با مشقات فراوان به منظور حفظ و ضبط، روانه موزه های انگلستان می کرد. حضور او در ایران که بیش از دو دهه به طول انجامید و آشنایی با خلق و خو و

تاریخ و جغرافیا و فرهنگ ایرانیان، خواه ناخواه موجب پیدایش نوعی گرایش به این سرزمین و همچنین حس مقابله با تهاجمات روسیه به ایران را در او به وجود آورد که نمود بارز آن، مخالفت سایکس با قرارداد ۱۹۰۷ بود. اما سایکس در وهله اول به عنوان جاسوس و مقابله کننده با اقدامات روسیه در آسیای مرکزی روانه مأموریت شد و به هر روی او مجری منویات استعماری دولت بریتانیا بود و در راستای منافع ملی کشورش عمل می کرد.

در این کتاب نویسنده با دسترسی به انبوه اسناد و یادداشت های خانوادگی سایکس ما را با وجوه کمتر شناخته شده این مستشار بریتانیایی در ایران آشنا می سازد. روایت آنتونی وین که تاریخ را بر محمل کتابی زندگی نامه ای پیش برده و پابه پای شرح وقایع زندگی سِر پرسی سایکس، منویات بازیگران بازی بزرگ را پیش چشم ما می گشاید، با وقایع مهمی از تاریخ تحولات سیاسی ایران معاصر، از جمله با انقلاب مشروطه تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مصادف است.

در روند آماده سازی انتشار این کتاب متوجه شدیم که بخش هایی از متن اصلی در ترجمه زنده نام عبدالرضا هوشنگ مهدوی موجود نیست. در نتیجه زحمت ترجمه بخش های جامانده را سرکار خانم شادی رفیع نژاد و آقای سیاوش صدر عضدی عهده دار شدند که ضرورت دارد از زحمات ایشان تشکر شود. لازم به ذکر است بخش های اضافه شده در این چاپ، با حروف سیاه مشخص شده است.

موسسه آبی پارسی از مؤلف گرامی که سخاوتمندانه حقوق انتشار فارسی کتاب را به این مجموعه واگذار کردند و نیز بانو مهدوی (صیرفی)، همسر زنده یاد مهدوی، که با صبوری و متانت در مسیر بازنشر این اثر همراه بودند، تشکر می کند.

محمد جمالی

مقدمه

من خود را به کمک‌های جان‌اتان و تریسترام سایکس مدیون می‌دانم که آلبوم‌ها و عکس‌های سرپرسی را در اختیارم نهادند؛ به بیل سایکس که کتاب خود را دربارهٔ سرپرسی به من وام داد، به الینور سینکلر، کوچک‌ترین دختر سرپرسی و نوه‌هایش، مارک و مارگارت سینکلر که با گشاده‌دستی مطالب و عکس‌هایی را در دسترس من قرار دادند؛ به خواهرشان، ویکی آسترفیلد که در آخرین لحظه خاطرات نخستین روزهای زندگی الینور با سرپرسی را یافت و نیز به سردنیس رایت، سفیر اسبق علیاحضرت ملکهٔ انگلستان در ایران و نویسندهٔ کتاب انگلیسی‌ها در میان ایرانیان برای دستیابی به یادداشت‌هایی دربارهٔ سایکس و فرمانفرما، کلر براون، کتابدار سابق مجموعه نامه‌های خصوصی مربوط به خاورمیانه در دانشکدهٔ سنت آنتونی آکسفورد، جان فیشر در ادارهٔ اسناد عمومی برای زحماتی که در یافتن اسناد کشید، دیوید مک‌لین، استاد تاریخ دانشکدهٔ کینگز لندن، فلوریدا سفیری برای وام دادن رساله‌اش دربارهٔ تفنگداران جنوب ایران، فاروق فرمانفرمایان برای اطلاعات دربارهٔ ارتباطات خانوادگی شاهزاده فرمانفرما، کاوه بیات، مورخ ایرانی و نوهٔ صولت‌الدوله برای نسخه‌های اسناد ایرانی، دکتر جان گرنی از مؤسسهٔ شرقی آکسفورد به خاطر بازخوانی دست‌نوشته‌ام، دکتر همایون کاتوزیان، گوردون کوریگان مورخ، به خاطر اطلاعات دربارهٔ میخ‌های چادر، کتابخانهٔ لندن به خاطر تهیهٔ این همه کتاب‌های مأخذ قدیم و جدید، کیت پرایس که ویرایشگری بسیار مشتاق و ارزنده بود، اندرو لونی، نمایندهٔ خستگی‌ناپذیرم، میتو تیلر برای نخستین نمونه‌خوانی و آنا عنایت و کارولاین ناکس برای راهنمایی‌ها و اظهارنظرهایشان

در روزهای نخستین و به ویژه مدیون شیلا کنبی و دکتر وینسا پورتر از موزه بریتانیا هستم که تصاویر قدیمی و کاشی‌های ایرانی را که سِر پرسی به موزه اهدا کرده بود پیدا کردند. مهم‌تر از همه مدیون سِر پاتریک رایلی فقید، داماد سِر پرسی هستم که نه تنها کلیه یادداشت‌های منتشرنشده خود درباره سِر پرسی و لیدی سایکس را در اختیارم گذاشت، بلکه ساعت‌های متمادی را با من گذراند و به تفصیل و با حوصله فراوان به پرسش‌های شفاهی و کتبی من پاسخ داد. سرانجام مدیون همسرم؛ ویکتوریا هستم به خاطر انتقادات بی‌امانش از نثر من و پشتیبانی‌اش در نوشتن این کتاب. کلیه اشتباهاتی که به‌رغم توصیه‌های اشخاص نامبرده در این کتاب وجود دارد، به‌تنهایی مسئولیت آن‌ها را بر عهده می‌گیرم.

این کتاب برای خواننده عادی نوشته شده که درباره ایران هیچ اطلاعات تخصصی‌ای ندارد. از کارشناسان به‌خاطر تلاش در ساده کردن تاریخ پیچیده ایران و از غیرکارشناسان برای جزئیاتی که در فصل مربوط به مشهد وجود دارد و داستانی را تعریف می‌کند که تاکنون هیچ‌کسی نگفته و حاوی مطالب فراوانی درباره ریاکاری و بی‌اعتنایی روس‌ها نسبت به قراردادهاست، پوزش می‌طلبم.

پرشیا یا ایران؟ هردوت با توجه به پارس^۱، ایالت اصلی امپراتوری ایران، نام پرشیا را بر این کشور نهاد که در آن ایام از مدیترانه و دریای سیاه تا آسیای مرکزی گسترده بود. از همان زمان اروپاییان ایران را به نام پرشیا شناختند، تا اینکه رضاشاه که سلسله پهلوی را در ۱۹۲۵ بنیاد نهاد، اصرار ورزید که نام اصلی ایران به کار برده شود. لیکن اروپاییان هرگز عادت نکرده‌اند قالی‌ها، مینیاتورها، سفالینه‌ها، اشعار و حتی زبان این کشور را ایرانی بنامند و به واژه پیشینیان چسبیده‌اند.

ساکنان ایران را ایرانی‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها، کردها، لرها، عرب‌ها، ارامنه و بلوچ‌ها تشکیل می‌دهند که به زبان‌های مختلف تکلم می‌کنند. اما فرهنگ ایرانی از ایرانیانی که در فلات مرکزی زیست می‌کنند ناشی می‌شود. در این صورت باید کشورشان را با چه نامی بنامیم. امروزه گرایش وجود دارد به اینکه وقتی درباره سیاست و نفت گفت‌وگو می‌کنیم، «ایران» را به کار ببریم و هنگامی که

۱. فارس امروزی که کرسی‌نشین آن شیراز در جنوب ایران در نزدیکی تخت جمشید است.

درباره فرهنگ یا کشور پیش از اصلاحات پهلوی صحبت می‌کنیم، واژه «پرشیا» را به کار ببریم. پرسی سایکس از حساسیت‌های ایرانیان در این خصوص آگاه بود و هنگامی که کتاب ده هزار مایل در پرشیا را نوشت، عنوان فرعی آن را هشت سال در ایران گذاشت. امیدوارم دوستان ایرانی من از اینکه الگوی معاصرانِ سرِ پرسی را دنبال کرده و کشورشان را «پرشیا» نامیده‌ام، مرا ببخشند.



پیشگفتار

درحالی که از آرایشگاهی در شیراز خارج می‌شدم، پیرمردی با منش نظامی از دکان پهلویی وارد کوچه شد، محکم به من سلام نظامی داد و از میان دوردیف دندان‌های طلایی که زیر سیل چرب‌کرده‌اش می‌درخشید، فریاد زد: «سربازان آمادهٔ بازرسی هستند، صاحب!» و ادامه داد: «سربازان به صف!» وقتی از او پرسیدم این فرمان‌های نظامی را که مخصوص سواره‌نظام انگلیس است از کجا یاد گرفته، پاسخ داد: «از تفنگداران جنوب ایران، تحت فرماندهی سِرِ پرسی سایکس، صاحب.» این‌ها تنها جملاتی بود که از زبان انگلیسی به خاطرش مانده بود. نام او کل حیدر بود و در دوران بازنشستگی از اتو کردن لباس‌های مردم با چند اتوی زغالی قدیمی امرار معاش می‌کرد.

سال ۱۹۷۰ بود و در حدود بیست و پنج سال از مرگ سِرِ پرسی سایکس می‌گذشت. من در دانشگاه شیراز فارسی می‌آموختم و در خانهٔ مرد آرایشگر و خانواده‌اش زندگی می‌کردم. کل حیدر (که مخفف کربلایی حیدر است) هر روز صبح به من سلام می‌کرد و گاه‌گاهی نیز با من گفت‌وگو و سرگذشت خود را تعریف می‌کرد. آدم رند خوش‌گذرانی بود که پیشینهٔ نظامی جالبی داشت. علاوه بر خدمت در پلیس جنوب، در قشون عثمانی، پلیس آبادان، ژاندارمری ایران و لشکر قزاق خدمت کرده بود و ادعا می‌کرد همان گروهبانی بوده که تفنگ در دست گرفتن و مشق نظامی را به رضاشاه آموخته است.

امروزه کسانی که در ایران سِرِ پرسی سایکس را به یاد دارند معدودند، ولی افسانهٔ او یکصد سال پس از اینکه قدم به خاک ایران نهاد، هنوز کاملاً زنده است.

آغاز زندگی سرِ پرسی عادی بود. او در ۱۸۶۷ در یورکشایر به دنیا آمد. ده ساله بود که نام سرِ سامونل بیکر، کاشف بزرگ آفریقا و مسافرت‌هایش را شنید. قوهٔ تخیلش تحریک شد و تصمیم گرفت همان حرفه را برگزیند. در ۱۸۸۲ در شهر راگی به مدرسه رفت و پس از گذراندن دورهٔ دانشکدهٔ افسری سندهرست به هنگ سواره‌نظامی در هند پیوست. در آنجا بیشتر اوقات فراغت خود را به اکتشاف در کوه‌های کشمیر و لاداخ می‌گذراند. به زودی فعالیت‌هایش توجه ادارهٔ اطلاعات ارتش را جلب کرد و او را با لباس مبدل به مأموریتی در ترکستان روسیه فرستادند. سایکس به «بازی بزرگ» پیوسته بود.

پس از آن به دستور حکومت انگلیسی هند که نگران پیشروی روس‌ها در آسیای مرکزی بود، یک رشته سفرهای اکتشافی در بی‌آب‌وعلف‌ترین نقاط مشرق‌زمین فرستاده شد. سپس مأمور تأسیس کنسولگری در شهر واحه‌مانند کرمان در جنوب شرقی ایران شد که پایگاه دیده‌بانی‌ای در برابر حرکت روس‌ها به سوی جنوب به شمار می‌رفت. در کرمان ده سال ابتدا با خواهرش و سپس با همسرش زندگی کرد و اطلاعات گسترده‌ای دربارهٔ مردم، زبان، تاریخ، جغرافیا، مذهب، باستان‌شناسی و آداب‌ورسوم ایران کسب کرد و در ضمن دوستان زیادی در میان اهالی محلی پیدا کرد. شگفت آنکه در تمام این مدت هیچ‌گونه حقوق و دستمزدی دریافت نمی‌کرد.

در سال ۱۹۰۵ سایکس را برای تحویل گرفتن سرکنسولگری مشهد فرستادند که چون به مرز روسیه نزدیک بود، حساس‌ترین پایگاه انگلیسی در ایران به شمار می‌رفت و برای جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ فعالیت‌های نظامی روسیه جنبهٔ حیاتی داشت. سایکس در هشت سالی که در مشهد به سر می‌برد، شاهد انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلیس و روسیه بود که ایران را به مناطق تحت نفوذ دو کشور تقسیم می‌کرد. به دنبال آن غوغای انقلاب مشروطیت و رویارویی مشروطه‌خواهان با افراد ضدانقلاب مورد حمایت روس‌ها صورت گرفت. سایکس با مهارت، کاردانی و حوصله روابط خود را با حکومت محلی ایران گسترش داد و مقاومت آن را در برابر تلاش روس‌ها برای تبدیل شمال ایران به یک ایالت روسی و تختهٔ پرش به درون هند افزایش داد.

در ۱۹۱۵ سایکس را به ترکستان چین فرستادند تا در غیاب سر جورج مکارتنی نامدار که از سال ۱۸۹۸ همراه با همسرش در آنجا به سر می‌برد، به عنوان کنسول خدمت کند. سایکس به اتفاق خواهرش؛ اِلا، سوار بر اسب و گاوه‌های نر تبتی کوه‌های پامیر را کشف و نقشه‌برداری کرد و چندین عکس جالب گرفت.

با آغاز جنگ جهانی اول دشمن تغییر کرد. اکنون انگلستان و روسیه در برابر آلمان، اتریش و ترکیه متحد شده بودند و هدف مشترک داشتند. در ۱۹۱۵ جاسوسان آلمانی به رهبری ویلهلم واسموس - لارنس آلمانی - عشایر جنوب ایران را بر ضد حضور انگلستان در ایران برانگیختند و چاه‌های نفت را که نیروی دریایی سلطنتی به آن وابستگی داشت مورد تهدید قرار دادند. در همان حال آلمانی‌ها توطئه می‌کردند که علیه فرمانروایی انگلستان در هند میان مسلمانان آن کشور شورش برپا کنند و جاسوسانی از طریق ایران و افغانستان به هند می‌فرستادند و به آتش دامن می‌زدند. تقریباً کلیه سربازان انگلیسی در جبهه غرب و بین‌النهرین درگیر بودند و هیچ نیرویی برای مقابله با این خطر در دسترس نبود. سایکس با کمک تعدادی سرباز هندی به ایران فرستاده شد تا دست به تشکیل نیرویی مرکب از سربازان محلی بزند که به نام تفنگداران جنوب ایران - یا پلیس جنوب - مشهور شد. این کار ناراحتی شدیدی میان ملیون ایرانی ایجاد کرد، ولی به‌رغم مخالفت دولت ایران، سایکس در خنثی کردن فعالیت و توطئه‌های جاسوسان آلمانی و دفع خطر عشایر راهزن جنوب که تجارت را مختل کرده بودند، توفیق حاصل کرد. در پایان جنگ سایکس بر سر نقشه اشتباه لرد کرزن در تبدیل ایران به کشوری تحت‌الحمایه انگلستان، با وی از در مخالفت درآمد و کرزن کاری کرد که دیگر هیچ شغلی به او واگذار نشد.

سایکس مردی بسیار جالب بود. از این افسر سوار جوان، سوارکار و چوگان‌باز ماهر و تیرانداز درجه یک انتظار می‌رفت که فردی غیرروشنفکر و اصولاً مرد بیابان باشد، درحالی‌که او بسیار دانشمند بود و به استادان دانشگاه شباهت داشت. اطلاعات گسترده‌ای درباره ادبیات، اکتشافات، آثار کلاسیک اروپایی و شعرای انگلیسی داشت. به زبان‌های فارسی و عربی مسلط بود و قرآن

را مطالعه کرده بود و در میان خاورشناسان اروپایی از احترام فراوانی برخوردار بود. او چند نمونه از پیکره‌های مفرغی ماقبل تاریخ و ظروف سفالی را که در نقاط دورافتاده ایران یافته بود به موزه بریتانیا تقدیم کرد و در آخرین صحنه‌های «بازی بزرگ» استعدادهای خود را به نحو احسن به کار برد.

سایکس به‌خاطر تألیفات متعددش درباره ایران و سایر ممالک آسیایی از محققان و خاورشناسان برجسته به شمار می‌رود. تاریخ ایران در دو جلد (۱۹۱۵)، تاریخ کرمان، ده هزار مایل در ایران (۱۹۰۲)، افتخار عالم تشیع (۱۹۱۰)، در واحه‌ها و صحراهای آسیای مرکزی (۱۹۲۰)، تاریخ افغانستان در دو جلد (۱۹۴۰) و تاریخ اکتشافات جغرافیایی (۱۹۳۴) از جمله تألیفات اوست.

«بازی بزرگ» که هدف آن از یک سو دستیابی روسیه به آب‌های گرم جنوب آن کشور و مستعمره انگلیسی هند بود، از زمان پتر کبیر آغاز شده بود. در اجرای این نقشه پتر کبیر و کاترین دوم هر دو به قفقاز حمله‌ور شدند، تا اینکه سرانجام نیکلای اول در ۱۸۲۸ موفق شد این خطه زرخیز را از ایران جدا سازد. از سوی دیگر، استعمارگران انگلیسی می‌خواستند به هر وسیله‌ای از نزدیک شدن و دست‌اندازی روس‌ها به هند جلوگیری کنند و این کشمکش که از آغاز قرن نوزدهم آغاز شده بود، تا سال ۱۹۰۷ که قرارداد مصالحه میان روسیه و انگلستان امضا شد ادامه داشت. به موجب این قرارداد تبت منطقه بی‌طرف اعلام شد، افغانستان منطقه تحت نفوذ انگلستان شناخته شد و ایران به دو منطقه تحت نفوذ روسیه و انگلیس تقسیم شد.

پس از آن هم سازمان‌های جاسوسی روسیه و انگلستان مراقب یکدیگر بودند و ژنرال سایکس نیز یکی از مأموران زبردست اینتلیجنس سرویس بود که در زیر پوشش کنسول در کرمان و سرکنسول در مشهد، سال‌های متمادی مراقب فعالیت‌های روس‌ها در ایران و آسیای مرکزی بود.

برخی اعتقاد دارند که «بازی بزرگ» هرگز متوقف نشده و صرفاً پیش‌درآمد جنگ سرد در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم بوده است، با همان ترس ولرزها، با همان سوءظن‌ها و سوءتفاهم‌ها. در این بازی ژنرال سایکس یکی از نقش‌آفرینان عمده بوده است.

ورود به بازی بزرگ

سایک یک واژه کهن وایکینگی است به معنی رودخانه‌ای که حدود یک زمین را جدا می‌کند. تحقیقات شجره‌نامه‌ای نشان می‌دهد که تمام تبار سایکس‌ها، اجداد مشترکی در منطقه وست رایدینگ^۱ داشته‌اند و خاندان پرسی سایکس اولین کشاورزان مَلاک در این منطقه بوده‌اند.

حدود سال ۱۷۵۰ ادموند سایکس زمین‌های کشاورزی را رها کرد تا در منطقه ویکفیلد^۲ به شغل نساجی و تولید لباس روی آورد. تنها پسرش ویلیام به چشایر مهاجرت و در استاکپورت کارخانه ریسندگی و مواد شوینده اجرلی^۳ را تأسیس کرد. کسب‌وکار آن‌ها پیشرفت زیادی داشت؛ به‌طوری‌که تا سال ۱۸۶۹ سایکس‌ها جزو بزرگ‌ترین تولیدکنندگان شوینده در تمام کشور بودند. این خاندان خیلی زود به شهرت رسیدند و املاک زیادی خریدند. در سال‌های ۱۸۲۲-۱۹۱۰ چهار نفر از اعضای خاندان، از چهار نسل متفاوت، به‌عنوان شهردار استاکپورت منسوب و بقیه آن‌ها در گروه‌های نظامی و انتظامی مناطق محلی چشایر مشغول شدند، یکی از آنان نیز رئیس کانون تبلیغات «استاکپورت»^۴ شد. خاندان سایکس، سخاوتمندانه در ساختن سه کلیسا کمک کردند؛ چرا که هم پول داشتند هم ملک.

در خانواده آنان نیز مانند بسیاری از خانواده‌های متمدول، در یک شاخه بیش‌تر از بقیه شاخه‌ها هزینه شد. بدین ترتیب سه تن از نوادگان ادموند نه

1. West Riding

2. Wakefield

3. Edgeley Bleach works

4. Stockport Advertiser

هیچ ارتباطی با کارخانه شوینده‌ها داشتند نه مثل بقیه از دارایی خانواده سودی بردند.

پرسی مولزورت سایکس به شاخه فقیر این خاندان مشهور اهل ایالت یورکشایر تعلق داشت. پدرش؛ ویلیام سایکس (۱۸۹۳-۱۸۲۹) به کسوت کشیشان درآمد و در سراسر عمر، قاضی عسکر ارتش انگلیس بود. وی در جنگ کریمه شرکت کرد و مدتی کشیش مخصوص ملکه ویکتوریا بود. او با مری مولزورت؛ دختر یک افسر توپخانه ازدواج کرد و در سال ۱۸۶۷ درحالی‌که قاضی عسکر هنگ دوم سواره‌نظام (مشهور به اسبان کهر ملکه) در کانتربری بود، فرزندان پرسی قدم به عرصه وجود نهاد. عالیجناب ویلیام قبلاً نیز صاحب دو دختر شده بود؛ اِتل، که مورد علاقه خانواده نبود چون بسیار زودرنج و سخت‌گیر بود و اِلا، که همه دوستش داشتند و بعدها پرسی را در بسیاری از سفرهایش همراهی کرد. هیچ‌کدام از این دو خواهر در سرتاسر عمرشان ازدواج نکردند.

پرسی را در شهر راگبی به مدرسه فرستادند. او ساختمان بدنی محکمی داشت، ولی بلندقد نبود. جوانی قوی و ورزشکار و عضو تیم فوتبال مدرسه بود و در چند مسابقه جام پیروزی را ربود. همچنین در آموختن زبان‌های لاتینی و یونانی، که لازمه یک انگلیسی متشخص است، تبحر یافت. نظر به اینکه از خانواده‌ای نسبتاً فقیر بود، مانند بسیاری از جوانان این طبقه حرفه نظامی‌گری را انتخاب کرد و پس از پایان تحصیلات متوسطه به دانشکده افسری سندهرست رفت که پدرش قاضی عسکر آن بود. در این دانشکده رفتارش «نمونه» بود و پس از فراغت از تحصیل در ۱۸۸۸ به هنگ شانزدهم نیزه‌داران پیوست، ولی به‌زودی به هنگ سواره‌نظام «اسبان کهر ملکه» که در آن هنگام در هند خدمت می‌کرد، منتقل شد. نظر به اینکه پدرش قاضی عسکر هنگ مزبور بود، پرسی آن را خانواده خود می‌پنداشت. بدین‌سان حرفه نظامی‌گری او مسیر عادی خود را پیمود.

هنگ سواره‌نظام اسبان کهر در سیالکوت مستقر بود و افسران آن در زمان صلح اوقات فراغت فراوان خود را به چوگان‌بازی و شکار می‌گذراندند. در آن زمان حقوق افسران ارتش بسیار ناچیز بود و از آنان انتظار می‌رفت با سرمایه

شخصی زندگی خود را اداره کنند. در مقابل مرخصی‌های طولانی به آنان داده می‌شد. این مرخصی‌های طولانی به افسران جوان اجازه می‌داد در غیاب افسران ارشد فرماندهی را به عهده بگیرند و تجربه‌های سودمندی بیندویند. افسران سوار هنگ اسبان کهر ملکه چوگان‌بازی را جدی گرفتند و سایکس در سه سالی که در آن هنگ خدمت می‌کرد، در مسابقات میان هنگ‌ها شرکت می‌کرد.

در هوای گرم و سوزان هند، روز را در ساعت پنج بامداد آغاز می‌کردند. رژه در برابر آجودان هنگ تا ساعت هفت طول می‌کشید. سپس تا ساعت هشت به نظافت اصطبل‌ها و اتاق‌ها می‌پرداختند. آنگاه افسران قبل از رفتن به سالن غذاخوری، حمامی فوری می‌کردند و صبحانه خود را که اغلب اوقات حلیم گوشت، خوراک بلدرچین یا کاری بود، در ساعت ده و ربع صرف می‌کردند. آن‌ها معمولاً ساعت شش بعدازظهر برای بازی چوگان، تیس، بیلارد یا ورق بیرون می‌رفتند. جوان روشنفکر تیزی که بعداً نبرد تبت را رهبری کرد زمانی را با بیز گذرانده بود و زندگی او را این‌طور توصیف کرد؛

سایکس یکی از جسورترین افسران جوان هنگ بود. اگرچه در بازی چوگان مهارت داشت، اوقات خود را به بطالت نمی‌گذراند و به کوهنوردی در قله‌های کشمیر و لاداخ در هیمالیا و جست‌وجوی شکار و کشف مناطق بکر می‌پرداخت، تا اینکه مورد توجه اداره اطلاعات ارتش قرار گرفت و او را به استخدام خود درآوردند.

در دفترچه‌ای که بعدها در صندوق آهنین متعلق به یکی از نواده‌های سایکس یافت شد، گواهینامه‌ای به زبان‌های انگلیسی و لاتین از سوی گراند لژ متحد فراماسونری موجود است که استاد اعظم آن ولیعهد انگلستان بود و نشان می‌دهد که سایکس در اکتبر ۱۸۸۹ تحت شماره ۹۸۸ به عضویت لژ نهاب (نیکوکاری) در سیالکوٹ درآمده است. تاریخ این سند سوم فوریه ۱۸۹۰ است. عضویت در فراماسونری در سال‌های بعد که سایکس در ایران اقامت داشت برای او بسیار مفید واقع شد، زیرا وی را قادر ساخت اعتماد بسیاری از رجال این کشور را که همانند او فراماسون بودند، جلب کند.

غالباً گفته می‌شود که افسران اطلاعاتی ارتش هند به این علت به این سازمان می‌پیوستند که حقوق بیشتری دریافت می‌کردند و از محیط اجتماعی یکنواخت پیرامون خود و شرکت هرروزه در مراسم سان ورژه خلاص می‌شدند و می‌توانستند از کوه‌های مرتفع تیان‌شان و هندوکش صعود کنند و به شکار پلنگ کوهی، جمع‌آوری اطلاعات درباره قبایل محلی و نقشه‌برداری از گردنه‌های کوهستانی بپردازند و در مورد فعالیت‌های نظامی روس‌ها در آن سوی کوه‌ها جاسوسی کنند. خطرناک‌تر این بود که لباس مبدل تجار اسب هندی را می‌پوشیدند و به عمق اردوگاه‌های دشمن در آن سوی گردنه‌ها رخنه می‌کردند و به جاسوسی درباره نقل و انتقالات نظامی روس‌ها می‌پرداختند. به دور از زندگی خفقان‌آور در دشت‌های گرم و سوزان، در هوای پاکیزه کوهستان‌ها در پی افتخار و ترفیع درجه می‌رفتند و در چادرهای خود به خوردن گوشت شکار مشغول می‌شدند و احساس می‌کردند که مانند پادشاهان زندگی می‌کنند.

در آن هنگام سیاست انگلستان در هند، نگران رویارویی با خطر روسیه بود که به سرعت به سوی شرق آسیای مرکزی پیشرفت می‌کرد و تاشکند را در ۱۸۶۵، سمرقند و بخارا را در ۱۸۶۸، خیوه را در ۱۸۷۳، خوقند را در ۱۸۷۵، عشق‌آباد را در ۱۸۸۱ و مرو و رود مرغاب تا مرز افغانستان را در ۱۸۸۴ اشغال کرد. سیاست دولت انگلیس میان دو «مکتب» تقسیم می‌شد: یکی مکتب پیشروی که مورد پشتیبانی دیزرایلی و محافظه‌کاران قرار داشت که طرفدار پیشرفت از مرزهای هند بودند و دیگری مکتب «عدم فعالیت استادانه» آزادی‌خواهان گلدستون که معتقد بودند روس‌ها نفوذ متمدن‌کننده‌ای بر قبایل ترکمن که کارشان شکار برده بود دارند و هیچ خطری متوجه هند نمی‌کنند. مکتب پیشروی در نتیجه شکست انگلیسی‌ها در جنگ با افغان‌ها لطمه شدیدی خورده بود، درحالی‌که طرفداران عدم فعالیت هزینه‌های کلان و توجیه‌نشینی حضور در خارج از مرزهای هند را خاطر نشان می‌ساختند.

ارتش هند نیز بین طرفداران این دو مکتب تقسیم شده بود، اما نظر کوتاهی به نقشه نشان می‌داد که روس‌ها در صورت اقتضا خود را از چند جهت آماده حمله

می‌کنند: از پایگاه جدیدشان در عشق‌آباد در کنار مرز ایران خواهند توانست از افغانستان عبور کنند و به راحتی از راه آسان هرات و قندهار به کویته برسند؛ یا از سمرقند می‌توانند با وجود دشواری از کوه‌های هندوکش عبور کنند و به کابل و تنگه خیبر برسند، یا از خوقند و مرغاب می‌توانند از جبال تیان‌شان به سوی کاشغر چین سرازیر شوند و آنگاه با دشواری بیشتر از طریق سلسله جبال هیمالیا به هند حمله‌ور شوند. آسان‌ترین راه از طریق جنوب ایران بود که منطقه‌ای بی‌دفاع و عملاً خارج از سلطه انگلیسی‌ها یا روس‌ها بود. از آنجایی که انتظار می‌رفت افغان‌ها مقاومت شدیدی در برابر تهاجم روس‌ها از خود نشان دهند، انگلیسی‌ها به‌شدت نگران بودند که تهاجم از طریق ایران صورت گیرد.

در پاییز ۱۸۹۱ سایکس مرخصی گرفت، یا به قول خودش چند ماه را در اروپای شرقی گذراند تا در مورد «مسائل گوناگونی که در سی سال آینده نیاز به راه‌حل پیدا می‌کردند» کسب اطلاع کند. درباره کارهایی که سایکس در این چند ماه انجام داد هیچ مدرکی وجود ندارد، ولی از آنجایی که او عضو اداره اطلاعات ارتش بود، احتمالاً به شناسایی دشمن مشغول بوده است تا بتواند در آینده نقشی در «بازی بزرگ»، یا به قول روس‌ها «مسابقه سایه‌ها» ایفا کند.